دوشنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۳
شماره ۴۲۲۹
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

برگزاری هفتادونهمین نشست سران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل با نگرانی‌هایی همراه است

سازمان ملل قربانی طایفه‌گرایی آنگلوساکسون‌ها

میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر حوزه بین‌الملل

تا چند روز دیگر هفتادونهمین نشست سران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل برگزار خواهد شد و از هم‌اکنون بحث‌ها در مورد جنبه‌های کمی و کیفی این نشست آغاز شده است. در همین راستا روزنامه ایندین اکسپرس در این رابطه مقاله‌ای منتشر کرده که از جهت نوع نگاه آن به ماهیت شکل‌گیری سازمان ملل متحد و عوامل یا دلایل ناکارآمدی این نهاد بین‌المللی، حاوی نکاتی درخور توجه و تامل است. نویسنده این مقاله «رام مادهاو» تحلیلگر و سیاستمدار برجسته هندی و عضو حزب حاکم «بی‌جی‌پی» است که علاوه‌بر جایگاه رسمی کنونی‌اش در هند، صاحب تالیفاتی در حوزه تاریخ هند و روابط بین‌المللی آن است که از برجسته‌ترین آنها می‌توان به کتاب «همسایگان ناآرام: چین و هندوستان پس از ۵۰ سال جنگ» اشاره کرد. این که شخصی همچون او به بحث طایفه‌گرایی در سازمان ملل می‌پردازد شاید در نوع خود جالب توجه باشد، به‌خصوص از آن جهت که خودش یکی از میهن‌پرستان هندو و از اعضای شاخه بسیار تندرو بی‌جی‌پی، یعنی آر.اس.اس بوده و بنابراین معنی و مفهوم طایفه‌گرایی و آثار آن را بیش از هرکسی درک و شاید حتی به کار گرفته است.

نگرانی در مورد جهان آینده یا آینده سازمان ملل؟

رام مادهاو مقاله خود را با اعلام خبر سفر نخست‌وزیر هند، نارندرا مودی به نیویورک برای سخنرانی در اجلاس ویژه سران در سازمان ملل (اول و دوم مهرماه) آغاز می‌کند؛ اجلاسی که به گفته او عنوانی بلندپروازانه برای آن انتخاب شده است: «نشست سران در مورد چشم‌انداز آینده»؛ به نظر می‌رسد این اجلاس با هدف ایجاد «یک اجماع بین‌المللی جدید» در رابطه با چگونگی خلق «وضعیتی بهتر برای حال و حفاظت از آینده» برگزار می‌شود. رام مادهاو انتخاب چنین موضوعی برای نشست سران را کاملا در خور ستایش می‌داند، به‌ویژه در زمانی که جهان امروز در نقطه‌عطف بزرگی قرار داشته و دوران مخربی را سپری می‌کند. اما از نظر تحلیلگر ایندین اکسپرس این آینده خود سازمان ملل است که در شرایط کنونی باید پیش و بیش از هرچیز مورد توجه قرار گیرد. سازمان ملل که ۸ دهه قبل در شهر سانفرانسیسکو با ۵۰ عضو آغاز به کار کرد، امروز بسیار خسته جلوه می‌کند. این سازمان اکنون به‌عنوان ابزاری ناکارآمد و غیرموثر برای مقابله با چالش‌های معاصر ظاهر شده است. «داگ هامارشولد» دیپلمات سوئدی که از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ به‌عنوان دومین دبیرکل سازمان ملل خدمت می‌کرد، زمانی گفت: «سازمان ملل متحد نه با هدف رساندن ما به بهشت، بلکه برای رهایی ما از جهنم ایجاد شده است.» متاسفانه این سازمان اکنون در حال تقلاست تا در مواجهه با تنش‌های ژئوپلیتیکی فزاینده، جنگ‌ها و منافع ملی رقابتی، چنین نقشی را ایفا کند.

رام مادهاو هندی بر این اعتقاد است که حتی در خود سازمان ملل هم درک فزاینده‌ای نسبت به وخامت اوضاع در این سازمان به وجود آمده است. درواقع همین درک باعث شد تا دنیس فرانسیس، دیپلمات ترینیداد و رئیس مجمع عمومی سازمان ملل، هفتادوهشتمین نشست سران در سپتامبر ۲۰۲۳ را با محوریت «بازسازی اعتماد و احیای همبستگی جهانی» برگزار کند. «آنتونی گوترش» دبیرکل سازمان ملل در سخنرانی خود در آن نشست ویژه، بر ضرورت اصلاحات و مدرنیزه کردن نظام چندجانبه‌ای که سابقه آن به جنگ جهانی دوم باز می‌گردد، تاکید کرد. او خطاب به رهبران دنیا گفت: «این یک اصلاح یا گسست است. دنیا دچار تغییر شده اما نهادهای بین‌المللی ما این کار را نکرده‌اند.»

بنیان‌گذاری نهادهای بین‌المللی برپایه اندیشه‌های آنگلوساکسونی

یادداشت‌نویس ایندین اکسپرس در ادامه بحث می‌کوشد تا ضمن توجه به سیر تاریخی شکل‌گیری سازمان ملل، دلیل ضعف فعلی نهادهای چندجانبه‌گرا و به‌ویژه سازمان ملل را ریشه‌یابی کند. در این راستا وی به یک مبحث تاریخی توجه نشان می‌دهد که شاید تاکنون از سوی تحلیلگران سیاسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بدین منظور باید به روند تفکر غالب در اوایل قرن بیستم و در غرب رجوعی داشته باشیم. روشنفکران غربی مانند اچ جی ولز، آلبرت انیشتین، آلدوس هاکسلی و جان فاستر دالس، همگی عمدتا تحت تاثیر ایده برتری هویت قومی آنگلوساکسون بودند و تشکیل یک اتحادیه جهانی تحت فرمان ایالات متحده و دیگر ملیت‌های انگلیسی زبان را مورد بحث قرار می‌دادند. «ولز» در یکی اولین کتاب‌های پرفروش خود با نام «پیش‌بینی‌ها»، ظهور یک دولت جهانی را پیش‌گویی می‌کند که در آن مردم انگلیسی‌زبان نقش محوری را برعهده خواهند داشت. پیش‌بینی ولز این بود که تا سال ۲۰۰۰ مردم انگلیسی‌زبان یک دولت فدرال را با مرکزیت ایالات متحده تشکیل خواهند داد؛ حکومتی که تمام ایالت‌های غیرسفیدپوست امپراتوری کنونی بریتانیا، بسیاری از نواحی جنوب و مرکز اقیانوس آرام، شرق و غرب هند، بقیه قاره آمریکا و بخش بزرگی از قاره آفریقا را اداره می‌کند. او در سال ۱۹۳۵ استدلال کرد که «عقل سلیم جهانی حکم می‌کند که جامعه انگلیسی‌زبان باید در مورد صلح جهانی گردهم آیند و این به معنای درپیش‌گرفتن یک سیاست خارجی مشترک خواهد بود.»

رام مادهاو در ادامه بحث خود به این نکته می‌پردازد که چگونه این ایده‌ها به بنیان‌گذاری سازمان ملل متحد منتهی شد. این ایده غالب بود که روزولت و چرچیل را بر آن داشت تا در سال ۱۹۴۱ سازمان ملل را پایه‌ریزی کنند. این نکته نباید فراموش شود که اکثریت ۵۰ کشوری که در سال ۱۹۴۵ برای عضویت در سازمان ملل پیشگام شدند، در همان حوزه جغرافیایی قرار داشتند که ولز در سال ۱۹۳۵ توصیف کرده بود. در طی سالیان دراز عضویت سازمان ملل گسترش یافت و امروزه این سازمان از داشتن ۱۹۳ عضو اصلی و دو عضو ناظر (واتیکان و فلسطین) به خود می‌بالد. با این حال این طرز فکر آنگلوساکسونی به اشکال مختلف ادامه یافته است، چنانکه گاهی سازمان ملل متحد را «انترناسیونالیسم لیبرال» و برخی اوقات نیز «کنسرت دموکراسی‌ها» می‌نامند. از سوی دیگر تحول از «برگزیت» به «آکوئوس» و سپس به نامی کمتر شناخته‌شده یعنی «کانزاک» (کانادا، استرالیا، نیوزیلند و بریتانیا)، همگی صرفا نتایجی از این نوع طرز تفکرند.

طایفه‌گری آنگلوساکسونی؛ بلای جان سازمان ملل

درنهایت این سیاستمدار برجسته هندی و تحلیلگر ایندین اکسپرس بر این باور اذعان می‌کند که این سلطه‌جویی قومی آنگلوساکسون‌ها بود که سرانجام بلای جان سازمان ملل شد؛ به محض اینکه کشورهای غیرانگلیسی‌زبان برای کسب قدرت و نفوذ به‌پا خاستند و شروع به اعلان وجود در روابط جهانی کردند، قدرت‌های مسلط به جای آنکه این نهاد را دموکراتیک‌تر و پارلمانی‌تر کنند، متوسل به راه‌هایی برای دور زدن آن شدند. رئیس جمهور جو بایدن در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۲۳، به‌طور مفصل مسائل اقتصادی و چالش‌های آب و هوایی را مورد بحث قرار داد و در عوض در پایان سخنرانی خود به شکلی خیلی گذرا به جنگ اوکراین اشاره کرد. در هر حال این موضوع روشن است که این سازمان جهانی در مهار جنگ‌های اوکراین و غزه، در تحمیل قوانین بر شمال توسعه‌یافته در رابطه با مسائلی مانند امنیت غذایی و دیگر اهداف توسعه پایدار کشورهای جنوب و سرانجام در اجبار شمال صنعتی به پرداخت غرامت آب‌وهوایی به نواحی جنوبی و در حال توسعه، کاملا درمانده به نظر می‌رسد. اما جدی بودن وضعیت از کار افتادگی سازمان ملل می‌تواند از این واقعیت هم آشکار شود که مکانیسم حل اختلاف سازمان تجارت جهانی از دسامبر ۲۰۱۹ تاکنون متوقف باقی مانده است، آن هم به این دلیل که ایالات متحده از تصویب انتخاب قضات جدید در هیات استیناف خودداری می‌کند. بدین ترتیب از سال ۲۰۲۳، بیش از ۶۰۰ توافقنامه تجاری دوجانبه و منطقه‌ای بدون حل‌وفصل و تصمیم‌گیری در برابر این نهاد تجاری باقی مانده است.

اراده هند برای تغییر وضعیت

رام مادهاو قسمت پایانی مقاله خود را به موضع هند در برابر این وضعیت اختصاص می‌دهد. «روچیرا کامبوج» نماینده دائمی هند در سازمان ملل، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل در ماه فوریه و در زمانی که دو سال از خصومت‌ها در اوکراین می‌گذشت، وجود بحران در سازمان ملل را به خوبی و این‌گونه خلاصه می‌کند: «با توجه به اینکه مناقشه دو سال بدون وقفه ادامه داشته است، ما کمیته کشورهای عضو سازمان ملل باید درنگ کنیم و دو سوال مهم را از خودمان بپرسیم: آیا ما در این مدت به یک راه‌حل ممکن و قابل قبول نزدیکیم؟ و اگر چنین نیست، چرا سیستم سازمان ملل به‌ویژه ارگان اصلی آن شورای امنیت، در حل مناقشه جاری کاملا بی‌اثر نشان داده است؟» اما پیش از این و در ماه ژانویه امسال نیز اس. جایشنکار، وزیر خارجه هند این مشکل را به درستی تشخیص داده بود: «اگر شما می‌خواهید از ۵ کشور [اعضای دائم شورای امنیت] بپرسید که آیا می‌خواهید قوانین را با درک اینکه قدرت شما را کم خواهد کرد، تغییر دهید، حدس بزنید که پاسخ مورد انتظار چه خواهد بود. اگر آنها عاقل باشند، جواب آنها چیزی غیر از حدس من و شما خواهد بود.»

در فراز پایانی، مادهاو یکبار دیگر به نقطه آغازین مقاله خود یعنی سفر قریب‌الوقوع نارندرا مودی به نیویورک باز می‌گردد؛ درحالی‌که این گروه عظیم می‌خواهد در مورد آینده جهان بحث کند، نخست‌وزیر مودی ممکن است درباره آینده خود سازمان ملل متحد و نیاز کشورهایی چون هند برای برخورداری از صدایی بلندتر و حق اظهارنظر بیشتر در امور این نهاد بین‌المللی صحبت کند.

سه راهبرد آمریکا در جنگ غزه

فرهیختگان

با توجه به تغییر موقعیت جهانی ایالات‌متحده و پیشرفت قدرت‌های نوظهور، دولت آمریکا از آغاز جنگ غزه، سه راهبرد را مورد توجه قرار داده بود: ۱) پیروزی رژیم صهیونیستی، ۲) جلوگیری از یک جنگ همه‌جانبه و ۳) پیروزی نامزد حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری.

این به‌وضوح در متن منتشر شده جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا در روزنامه واشنگتن پست در ۲۰ نوامبر ۲۰۲۳ یعنی حدود یک ماه و نیم پس از شروع جنگ آشکار است. این متن اصول اصلی نگرش آمریکا در این جنگ را تشکیل می‌دهد. آمریکا تصمیم‌گیرنده واقعی جنگ بوده و اوست که تعیین می‌کند رژیم صهیونیستی چه باید کند؛ «این وظیفه و حق اسرائیل است که از خود دفاع کند.» این جمله توسط بایدن، لوید آستین وزیر دفاع، آنتونی بلینکن وزیر خارجه و جیک سالیوان مشاور امنیت ملی در ماه‌های اول جنگ تکرار شد و به وضوح نشان می‌دهد جنگ در واقع با ایالات‌متحده آمریکا در جریان است. به عبارت دیگر، وی به صراحت گفت این آمریکاست که این رویارویی را مدیریت می‌کند: «وظیفه ماست که رهبری کنیم.»

بازگشت به این مقاله که حدود ۱۰ ماه پیش منتشر شد و مقایسه مسیرهای کنونی با اظهارات اصلی مندرج در آن، به ما کمک می‌کند تا نگرش واقعی آمریکا را در مورد جنگ، مذاکرات و منطقه درک کنیم. شاید اگر آن را بدون بررسی گام‌های آمریکایی که از آغاز جنگ همراه بود، می‌خواندیم، به میزان حقیقی بودن برنامه آمریکا در آن متن تردید می‌کردیم. با این حال، افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک، رسانه‌ای و نظامی آمریکا در منطقه، بسیاری از ناظران را سردرگم کرده است. اما ما سعی خواهیم کرد با خوانش آرام و براساس متن و حقایقی که هیچ‌کس در مورد آن اختلاف‌نظر ندارد، عملیات فریب راهبردی انجام شده توسط آمریکا را کالبدشکافی کنیم.

پیروزی رژیم صهیونیستی

این پیروزی مبتنی بر خلاص شدن از حماس و نابود کردن جامعه حامی آن از نظر مادی و معنوی و تغییر شکل آن در مرحله بعدی براساس پروژه عادی‌سازی است؛ چراکه حماس توانست برای اولین بار از سال ۱۹۴۸ ابتکار عمل را برای حمله به سرزمین‌های اشغالی به دست گیرد. بنابراین، حماس دریچه‌ای به‌منظور مانور استراتژیک برای پروژه مقاومت در منطقه است، زیرا از انگیزه، مشروعیت و حمایت مردمی کافی برای این پیشقدمی برخوردار است. وقایع سال اول جنگ که رو به اتمام است تایید می‌کند که حماس مرکز اصلی مقاومت در منطقه است. امسال نیز به‌دلیل نفوذ رسانه‌های سنتی و گستردگی جنایت‌های صهیونیستی که خواسته آمریکا و با تسلیحات اوست، به جنبش، مشروعیت بی‌سابقه مردمی جهانی داد. جو بایدن در مقاله خود گفت: «هدف ما نباید صرفا متوقف کردن جنگ امروز باشد، بلکه باید پایان دادن به جنگ یک‌بار برای همیشه، شکستن چرخه خشونت و ساختن یک وضعیت قوی‌تر در غزه و در سراسر خاورمیانه باشد تا تاریخ تکرار نشود.» پیروزی رژیم در این جنگ به معنای جلوگیری از شکستن چهارچوب امنیتی وجودی رژیم توسط محور مقاومت است و در نتیجه جلوگیری از ظهور بلوک مستحکم، هوشیار و جسور در مقابله با بلوک غرب در منطقه غرب آسیاست.

جو بایدن در مورد راه‌حل سیاسی در مقاله خود می‌گوید: «مردم فلسطین سزاوار کشور خود و آینده‌ای عاری از حماس‌اند.» این نشان می‌دهد بحث بین دولت دموکرات آمریکا و رژیم صهیونیستی درباره راه‌حل سیاسی در نوار غزه پس از جنگ، بحثی است که تاکنون به مواضع رسانه‌ای و مشروعیت مربوط می‌شود، اما هنوز ناپخته است زیرا هرگونه پروژه سیاسی در غزه قرار است پس از بین رفتن مقاومت در نوار غزه و نه قبل از آن ایجاد و تشکیل شود و این نقطه توافق دو طرف است. وی در مقاله خود با برچسب نادرست «تروریسم» به حماس بیان می‌کند: «اول از همه، غزه نباید دوباره به‌عنوان پایگاه تروریسم مورد استفاده قرار گیرد، هیچ جابه‌جایی اجباری فلسطینی‌ها از غزه، هیچ‌گونه اشغال مجدد، محاصره و کاهش قلمرو نباید وجود داشته باشد.» او به صراحت دلایل ادعایی خود برای حذف حماس را مشخص می‌کند: «تا زمانی که حماس به ایدئولوژی تخریب خود پایبند باشد، آتش‌بس به معنای صلح نیست. برای اعضای حماس، هر آتش‌بس فرصتی برای بازسازی انبارهای موشکی خود، جابه‌جایی نیروها و شروع دوباره کشتار مردم بی‌گناه است. نتیجه‌ای که به حماس اجازه می‌دهد کنترل غزه را در دست بگیرد، بار دیگر نفرت آن را تداوم می‌بخشد و غیرنظامیان فلسطینی را از این فرصت برای ساختن چیزی بهتر برای خود محروم می‌کند.» در سطح میدانی، سخنان بایدن در مقاله خود، که مشخص می‌شود نشان‌دهنده برنامه استراتژیک آمریکا برای جنگ است، با اقدامات ارتش اشغالگر غزه، به‌ویژه آوارگی ساکنان شمال غزه به جنوب آن مطابقت دارد: «من همچنین خواستار آتش‌بس موقت به‌دلایل بشردوستانه شده‌ام تا به غیرنظامیان اجازه داده شود مناطق جنگی را ترک کنند و کمک کنم تا کمک‌ها به نیازمندان برسد. اسرائیل گام دیگری را برای ایجاد دو کریدور بشردوستانه و اجرای یک توقف چهار ساعته روزانه در جنگ در شمال غزه برداشت تا به غیرنظامیان فلسطینی اجازه دهد تا به مناطق امن‌تر در جنوب فرار کنند.» این عبارت اشاره به این دارد که هماهنگی‌ای که در کابینه صورت گرفت شامل برنامه‌های تفصیلی جنگ بود و نه صرفا کلیات آن.

به نظر بایدن حل مشکل پیچیده فلسطین را که از غزه شروع می‌شود و به کرانه باختری می‌رسد، با مقابله با گسترش چین که منطقه غرب آسیا را با توجه به کریدورهای تجاری‌ای که روی آن کار می‌کند؛ به‌عنوان یک فرصت اقتصادی استراتژیک می‌بیند، تلاقی می‌کند. ما اینجا با منافع صرفا آمریکایی روبه‌رو هستیم که ترکیبی از عادی‌سازی و مقابله با گسترش چین است. این پروژه موضوع بحث بین بایدن و نتانیاهو بود، همان‌طور که او در مقاله خود می‌گوید: «تنها چند هفته قبل از ۷ اکتبر، من در نیویورک با بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل ملاقات کردم. موضوع اصلی گفت‌وگوی ما مجموعه‌ای از تعهدات اساسی بود که به اسرائیل و سرزمین‌های فلسطینی برای ادغام بهتر در خاورمیانه کمک می‌کند. این ایده پشت کریدور اقتصادی نوآورانه‌ای است که هند را از طریق امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اردن و اسرائیل به اروپا متصل می‌کند.» اینجا حماس به یکی از موانع دستیابی به یک دستاورد در مواجهه با گسترش چین در غرب آسیا تبدیل می‌شود و بایدن به صراحت می‌گوید: «هدف ما در خاورمیانه این است که برای این آینده تلاش کنیم، آینده‌ای که خشونت و خصومت حماس را تحمل نمی‌کند. من معتقدم حماس بحران کنونی را در تلاش برای تضعیف امید به چنین آینده‌ای ایجاد کرد»، یعنی قطعا باید حذف شود. «ایالات‌متحده تلاش‌های خود را برای ساختن خاورمیانه‌ای صلح‌آمیزتر، یکپارچه‌تر و مرفه‌تر دو برابر خواهد کرد، خاورمیانه‌ای که در آن روزی مانند ۷ اکتبر هرگز تکرار نخواهد شد»، یعنی منطقه‌ای که محور مقاومت در آینده توانایی ابتکار عمل برای انجام هرگونه اقدام تهاجمی علیه رژیم موقت را نداشته باشد.

خودداری از کشیده شدن به جنگ همه‌جانبه

برچیدن دریچه مانور راهبردی محور مقاومت، هدف آمریکاست. این در خدمت راهبرد دوم یعنی جلوگیری از جنگ منطقه‌ای است. آمریکایی‌ها می‌خواهند جنگ در غزه محدود شود. زمانی که این دریچه برچیده شود، توانایی محور مقاومت برای ابتکار عمل در آینده کاهش می‌یابد و به این ترتیب احتمال نیاز آمریکا به دخالت نظامی همه‌جانبه در منطقه کاهش می‌یابد. بایدن در مقاله به‌وضوح به این رویکرد اشاره می‌کند: «این وظیفه ماست که رهبری کنیم، زیرا اگر از چالش‌های امروز دور شویم، خطر درگیری ممکن است گسترش یابد و هزینه‌های مقابله با آن افزایش یابد» و به وضوح اروپای شرقی و آسیای غربی را با هم مقایسه می‌کند و یک استراتژی را برای برخورد با این دو عرصه مشخص می‌کند، «وقتی تهاجم در اروپا بدون پاسخ ادامه یابد، بحران به خودی خود از بین نخواهد رفت. آمریکا را مستقیما به مداخله خواهد کشاند. به همین دلیل است که تعهد امروز ما به اوکراین سرمایه‌گذاری در امنیت ماست. از یک درگیری گسترده‌تر در آینده جلوگیری می‌کند. اما ما همچنین در طول تاریخ دیده‌ایم چگونه درگیری‌ها در خاورمیانه می‌تواند اثرات موج‌دار در سراسر جهان ایجاد کند.» برای بایدن پیروزی مقاومت در منطقه تاثیری جهانی دارد و تنها به غرب آسیا محدود نمی‌شود. اینجا عوامل فرهنگی و جغرافیای اقتصادی غرب آسیا در نظر گرفته می‌شود.

علاوه‌بر این، کرانه باختری به‌تدریج درحال نابودی و بلعیده شدن است و سطوح کنترل بر آن از طریق طرح اسموتریچ وزیر دارایی که شبه‌ایالتی را در داخل رژیم موقت تشکیل می‌دهد در سطوح امنیتی، قانونی، مالی و اداری توسعه می‌یابد، به‌گونه‌ای که برچیده شدن تهدید در غزه همزمان با پایان دادن به عمق مرکزی هویت فلسطینی در قدس حتی بدون نیاز به تخریب مسجدالاقصی است. با این مسیر، جبهه‌های حمایتی تاثیرگذار و موثر، خارج از تاثیرگذاری بر مسیر منحل کردن مساله فلسطین در داخل باقی می‌مانند و به نقطه‌ای نمی‌رسند که سد واقعی دربرابر پروژه احتمالی عادی‌سازی و صلح عربستان ایجاد کنند. برای ایالات‌متحده، انباشت دستاوردهای جبهه‌های حمایتی پس از درهم شکستن مشروعیت آن جبهه‌ها و اثبات ناکارآمدی آنها در مقابله با پروژه منحل کردن مساله فلسطین قابل‌رسیدگی است، سپس طیفی از گزینه‌های سخت و نرم برای پاسخگویی به مسیر حمایتی و مهار و تضعیف اثرات جهش استراتژیک خوب برنامه‌ریزی شده که توسط محور مقاومت انجام شده است، وجود خواهد داشت. تا زمانی که آنچه در غزه و کرانه باختری رخ می‌دهد به جنگ منطقه‌ای منجر نشود، ایالات‌متحده آن را محکوم می‌کند و تحریم علیه افراط‌گرایان اعمال می‌کند، اما حمایت مستمر خود از این پروژه را ادامه می‌دهد. جو بایدن در مقاله‌اش- هرچند به اختصار و در یک جمله- به‌صراحت بیان می‌کند که ریشه‌کن کردن مقاومت تنها به غزه محدود نمی‌شود، بلکه شامل کرانه باختری نیز است: «جامعه بین‌المللی باید منابعی را برای حمایت از مردم غزه پس از این بحران، ازجمله اقدامات امنیتی موقت تخصیص دهد و مکانیسم بازسازی برای برآورده‌کردن نیازهای درازمدت غزه ایجاد کند. ضروری است دیگر هیچ گونه تهدید تروریستی در غزه یا کرانه باختری وجود نداشته باشد.» اینجا وی از ضرورتی مرتبط و همزمان صحبت می‌کند. قرار است بازسازی غزه با روند ریشه‌کنی مقاومت در کرانه باختری مرتبط باشد.

پیروزی نامزد حزب دموکرات

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، زبان دیپلماتیک و برخی اقدامات میدانی در نوار غزه را برای کمک‌رسانی و برخی ترتیبات جزئی در برخی دوره‌های پرتنش تحت‌تاثیر قرار داد، اما بر موضع دیپلماتیک و رسانه‌ای آمریکا تاثیری نداشت. همچنین عملا بر ارسال تسلیحات به ارتش اشغالگر تاثیر نگذاشت. پس از کناره‌گیری جو بایدن از انتخابات، عوامل فشار آمریکا کاهش یافت و نتانیاهو از کنگره بازگشت تا تقریبا همزمان دو ترور بسیار خطرناک را در حومه جنوبی بیروت و تهران انجام دهد، پس از آن آمریکا آشکارا برای تامین پوشش دیپلماتیک و نظامی تلاش کرد و رژیم را از قرارگرفتن در معرض هرگونه واکنش جدی محافظت کرد؛ بدون اینکه فراموش شود آمریکا به‌صورت دیپلماتیک و عملیاتی در عملیات ترور در حومه بیروت مشارکت داشته است. اکنون آمریکا درگیر فرآیند مذاکره است و همزمان با استقرار یگان‌های دریایی در تلاش برای حفظ مصونیت امنیتی رژیم است. واشنگتن از عقب‌نشینی دفاعی جلوگیری می‌کند که ایالات‌متحده را مجبور به انجام اقدامات عملیاتی در چهارچوب ترمیم آن عقب‌نشینی کند، درنتیجه احتمال کشیده شدن به رویارویی محدود افزایش می‌یابد. این درجاتی از خطر را به همراه دارد که از نظر آمریکا ضروری نیست.

مسیرهای فریب

فرآیند فریب راهبردی که از آغاز جنگ شاهد آن بوده‌ایم، ابتدا با ارائه موضع ایالات‌متحده در اشکال مختلف و مبهم نشان داده می‌شود که گویی از ترس وارد شدن به یک جنگ فراگیر مجبور به پایان دادن به جنگ شده اما از دیدگاه بایدن رسیدگی به احتمالات تشدید مداخله مستقیم آمریکا با هدف بازدارندگی است. وی گفت: «ما به کار خود برای جلوگیری از گسترش و تشدید این درگیری ادامه خواهیم داد.» این اقدام سخت، مطابق با سیاست سنتی آمریکا مبتنی بر چماق و هویج با اقدامات مذاکره دیپلماتیک همراه است که طرف مقابل را به ترجیح دادن عقب‌نشینی بر حرکت به جلو سوق می‌دهد. دومین روند فریب، نشان دادن این است که آمریکا درنتیجه اجازه دادن به اشغالگران برای ارتکاب کشتارهای گسترده و مستمر در دید رسانه‌ها که تصاویر هولناک جنایت صهیونیستی را منتشر می‌کنند، درحال از دست دادن نفوذ و تاثیر خود در منطقه است. با این حال درحقیقت پس از ۱۰ ماه واشنگتن متوجه نشده که حرکت مردم و کشورها درواقع بر روند پروژه خود در غزه و کرانه باختری که قرار بود با عادی‌سازی و صلح به پایان برسد، تاثیر می‌گذارد. بدین‌ترتیب واشنگتن چهره اخلاقی خود را که از دست داده بازمی‌گرداند، علاوه‌بر این خود را از آن جنایات با وسیله‌های مختلف دور می‌کند و درعین‌حال به مسلح کردن ارتش اشغالگر برای ادامه ویرانی غزه و کشتار مردم آن ادامه می‌دهد.

سومین روند فریب، ترس دولت دموکراتیک از تاثیر جنگ بر نتایج انتخابات است. با کناره‌گیری جو بایدن از انتخابات نیاز به اقدامات انسانی مانند رساندن کمک‌ها به نوار غزه کاهش یافته است، بنابراین شاهد گسترش گرسنگی، همه‌گیری‌ها و بیماری‌هاییم. در همین حال، کامالا هریس، نامزد دموکرات معتقد است می‌تواند از عبارت‌های اخلاقی در مورد غزه استفاده کند، بدون اینکه شخصا مسئولیت آنچه را در غزه رخ داده بپذیرد، زیرا او در کابینه رژیم صهیونیستی شرکت نکرده و درطول جنگ موضع مستقیمی اتخاذ نکرد. اکنون اگر او به قدرت برسد، زمان کافی خواهد داشت تا به نتانیاهو فرصت کافی برای ادامه پروژه در غزه و کرانه باختری بدهد و پس از آن عادی‌سازی احتمالی به آثار و عواقب آن رسیدگی می‌کند. این تجربه نشان می‌دهد خطرناک‌ترین عامل در سیاست خارجی آمریکا «انعطاف‌پذیری» است. آمریکا می‌تواند در لبه پرتگاه راه برود و افسار بازی را کنترل کند تا بتواند تعادل را بین سه راهبرد حفظ کند. اگر تغییری در یکی از مسیرها وجود داشته باشد که بر کنترل‌ها تاثیر بگذارد، توانایی بازیابی تعادل را دارد و پروژه تا رسیدن به اهداف ادامه می‌یابد. آمریکا جنگ را تا پیروزی صهیونیست‌ها ادامه خواهد داد و اگر در معرض خطری قرار گیرد برای حفاظت از آن مداخله می‌کند. اگر درگیری به نقطه خطرناک نزدیک شود، از طریق نیروی بازدارنده و دیپلماسی فریبنده برای مهار تشدید مداخله می‌کند و در صورت نیاز، اقدامات رسانه‌ای یا میدانی برای کاهش فشار بر نامزد دموکرات انجام می‌دهد.

ارزیابی نتایج

شبکه‌های حمایتی به‌تدریج فضای خودشان را می‌گیرند. هم‌راستا با مسیر جنگ آمریکا در غزه و کرانه باختری، دستاوردها و اهداف‌شان درحال توسعه است. هرچه جنگ بیشتر ادامه یابد، این جبهه‌ها بیشتر گسترش می‌یابند و شکست تدریجی رژیم صهیونیستی عمیق‌تر و موثرتر می‌شود، درحالی‌که غزه به اشغالگران ثابت کرد استفاده از قدرت کامل برای مقابله با آن به مدت ۱۰ ماه بی‌اثر بود، و غزه به قدرتی بزرگ تبدیل شده است. بنابراین رژیم به این درک رسیده که نتوانسته به هدف خود در غزه دست یابد و همچنین نتوانسته توسعه جبهه‌های پشتیبانی را که با انباشت تدریجی به بحران‌های امنیتی گسترده تبدیل می‌شد، کنترل کند. اگر نتانیاهو موفق شود شرکا و مخالفان خود را در داخل کشور برای ادامه جنگ متقاعد کند، ایالات‌متحده و رژیم باید در آینده به‌دنبال راه‌های پرهزینه و پرخطر برای مقابله با آنها باشند. اما توقف جنگ بدون رسیدگی به بحران‌های ناشی از جبهه‌های پشتیبانی، به‌معنای شکست فاجعه‌بار در همه عرصه‌هاست، بنابراین تمرکز نتانیاهو بر غزه است و آن را کلید راه‌حل بدون وارد شدن به رویارویی با محور مقاومت می‌داند. البته حتی در صورت پیروزی در آن، نابودی رژیم قابل‌بررسی است، چراکه به اسموتریچ اجازه می‌دهد برنامه خود را در کرانه باختری ادامه دهد؛ جایی که ممکن است جبهه‌ای بسیار خطرناک‌تر از جبهه ۷ اکتبر در غزه تشکیل شود.